خودشرقی‌گری و نابجایی استفاده و سوءاستفاده از گفتمان «آریایی» در ایران

آیا ایرانی‌ها از ناکجاآباد آمده‌اند؟!

■ رضا ضیاءابراهیمی ■

چکیده: ادعایی که گویا نژاد آریایی ریشه در آریاهای باستان دارد، از رکن‌های اصلی گفتمان ناسیونالیستی ایران به شمار می‌رود. [illegible]

■ مقدمه و روش‌شناسی

[illegible]

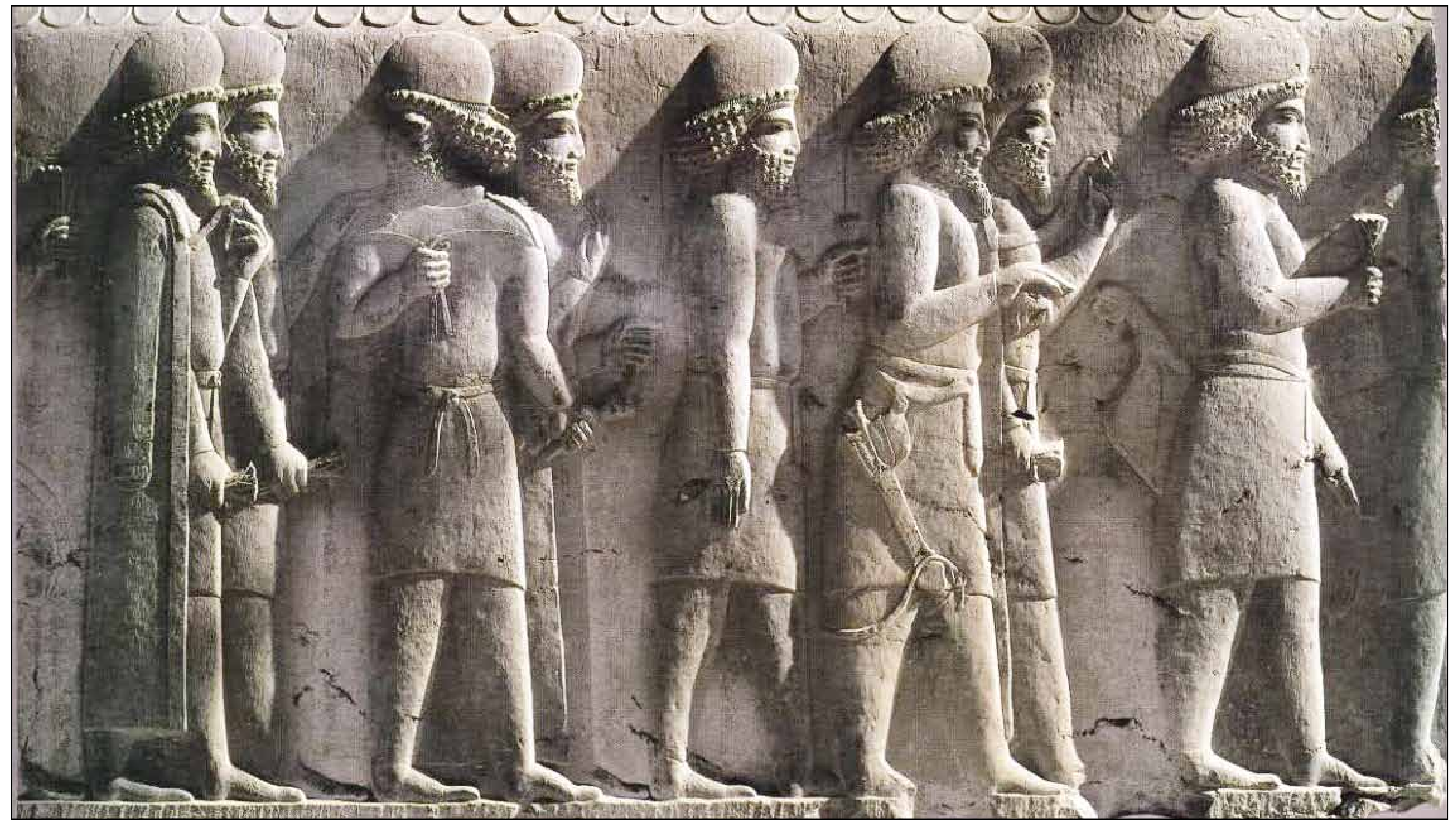

[illegible]

الپ تکین بیراهه‌ای بود در میان آب‌های قبلا گل‌آلود که نشان‌دهنده متوهم‌تر بودن دیدگاه‌های بلندپروازانه آریایی‌باوران پیرامونی نسبت به پایه‌گذاران اروپایی افسانه آریایی است.

پیش از پرداختن به آریایی‌باوری ایرانی، می‌خواهم روشن کنم در هیچ یک از متون ایرانی پیش از قرن بیستم از «نژاد آریایی» به گونه امروزین یاد نشده است. البته در عصر باستان در دوره‌های ساسانی و هخامنشی واژه «آریا» (ariya) و در متون یونانی و سپس لاتین واژه «آریو» (arioi) کاربرد داشته و در قرن دهم میلادی «حمزه الاصفهانی» واژه «آریا» را معادل ایران به کار برده است. آن طوری که دیده خواهد شد، واژه باستانی آریا اسم خاصی بود و با هر آن چیزی که حتی کمترین قرابت با «نژاد» داشته باشد بی‌پیوند بود. این امر تاکیدی است بر مدرن بودن و اساسا اروپایی بودن اصطلاح «آریایی».

برای نخستین بار «میرزا آقاخان کرمانی» نویسنده ناسیونالیست رادیکال ایرانی، واژه آریایی را با نوشتن در چندین کتابی که تاریخ نشر آنها مشخص نیست و به گمان اغلب در دهه ۹۰ قرن نوزدهم تالیف شده‌اند وارد ادبیات مدرن ایران کرد. البته کرمانی اولین نویسنده ایرانی نیز هست که آگاهی خوبی نسبت به نظریه‌های نژادپرستانه رایج در اروپای آن زمان داشت. او معتقد بود: «اگر کسی یک فرد ایرانی، انگلیسی و یونانی را و بعد یک اتیوپیایی و سودانی سیاه و عرب را ببیند، به وضاحت می‌تواند قضاوت کند که کدام یک پاکیزه و متمدن و کدام یک وحشی است». جالب است بدانیم کرمانی در معروف‌ترین کتاب‌هایش برای معرفی نژاد آریایی واژه «آریان» را استفاده کرده که در حقیقت تلفظ فارسی لغت انگلیسی Aryan و لغت فرانسوی aryen است. دلیل کاربرد «آریان» توسط کرمانی این است که نویسنده‌های پارسی‌زبان تا آن زمان قادر نشده بودند واژه جدیدالاختراع اروپایی «Aryan» و واژه کهن اوستایی و فارسی آریا (aryia) را از هم تمییز دهند. همین طور کرمانی با همین روش مثلا واژه Semitic را «سمیتیک» ترجمه کرده است، در حالی که نسخه بومی این واژه «سامی» است و سمیتیک فقط برگردان لفظی آن به پارسی. او در کتاب «سه مکتوب»، زردشتیان باستان را با «مردم بزرگ ایران» و «ملت نجیب آریان» یکی فرض کرده و در کتاب دیگری اصطلاح «مردمان اصیل آریایی» را به کار برده است. سومین مثالی که می‌توان از کرمانی ذکر کرد، نژادگرایانه‌تر است و افسانه ریشه‌های مشترک نژادی را با صراحت بیان می‌دارد: «روایت است که در اروپا، روس و روم با ایرانیان هم‌ریشه بوده و از همین ریشه یگانه به سراسر دنیا شاخ و برگ گسترده‌اند».

بر سایر نویسندگان ایرانی وقت بیشتری گذشت تا به شور نژادپرستانه کرمانی رسیدند. هرچند مفاهیم نژاد و پاکیزگی نژادی در نظریه‌های تاریخی ایران آشکارا استفاده می‌شدند اما سیاسی‌سازی این مفاهیم زمان بیشتری را در بر گرفت.

نشریه معروف سیاسی-فرهنگی میرزا آقاخان کرمانی، «کاوه» که از متون نژادپرستانه جهت تبلیغ «نژاد خالص ایرانی» خیلی ظریفانه استفاده می‌کرد تصادفا مورد عنایت مبلغان آلمانی قرار گرفت و بین سال‌های ۱۹۱۶ تا ۱۹۲۲ در برلین چاپ و نشر می‌شد. در این نشریه مردمان ویژه‌ای که کرمانی از اجداد مشترک ایرانی‌ها و هندی‌ها می‌خواند آریایی خطاب می‌شدند. در «کاوه» آمده است: «جشن نوروز نموداری از آیین آریاییان کهن است». علاوه بر این، با مطالعه «کاوه» می‌فهمیم ایرانیان باستان تقویمی داشته‌اند کهن‌تر از تاریخ ایران، به همین دلیل سال‌شمار «نژاد آریایی» بوده است. به هر حال تمام این تذکرات آریایی‌باورانه اکثرا ابعاد واژه‌شناختی داشتند تا سیاسی. ادعای اینکه نشریه کاوه به طور ویژه مبلغ یک دیدگاه نژادپرستانه بود، دشوار است. تمام کتاب‌هایی که در این دوره در باب تاریخ ایران تالیف شده‌اند لبریز از توهمات ظریفانه مشابه درباره

«آریایی‌های باستان»اند. تاثیرگذارترین این کتاب‌ها اما اثری است از «عیسی صادق» (۱۹۸۷-۱۸۹۴) وزیر معارف آن زمان که برای شاگردان نوشته بود. در این کتاب وی پیدایش ایران را نتیجه ۲ موج مهاجرت آریایی‌هایی می‌داند که از شمال به فلات ایران کوچیدند.

آثار تاریخ‌نگار دیگر ایرانی به نام «صادق رضازاده شفق» (۱۹۷۱-۱۸۹۷) روایتگر آگاهی بیشتر ایرانیان این دوره از مباحث رایج اروپایی پیرامون مساله آریایی است. به طور نمونه، رضازاده نظریه‌ای را که براساس آن خاستگاه «نژاد شمالی» سواحل دانوب است-نظریه رایج در اروپای دهه ۱۹۳۰- در ایران مطرح کرد. براساس تحقیقات من، او اولین ایرانی‌ای است که واژه «ایرین» (Aryan) اروپایی را به زبان فارسی (برخلاف کرمانی که پیش از رضازاده آن را «آریان» ترجمه کرده بود) «آریایی» ترجمه کرد. اکنون می‌بینیم که واژه باستانی «آریا» که توسط انکوتیل-دوپیرون فرانسوی از اوستا وارد اروپا شده بود، بعد از یک چرخش دایره‌وار چگونه با یک معنای متفاوت و نو به خانه بازگشت. در این دوره و در همین راستا کارهای «حسن پیرنیا» نیز قابل ذکر است. کتاب‌های تاریخ او از جمله اولین آثار تاریخی‌اند که در ایران معاصر با معیارهای روش‌شناسانه تاریخ‌نگاری اروپایی نوشته شده‌اند. البته با بیان اینکه کارهای او به تقلید از تالیفاتی صورت گرفته که قبلا در حوزه شرق‌شناسی انجام شده بود و پیرنیا همانند مورخان هم‌نسل، چیز مهمی به یافته‌های این تالیفات نیفزود. اما چنین ضعفی هرگز مانع تاثیر کار او بر فهم ایرانی‌ها از تاریخ‌شان نشد. پیرنیا امکانات فراوانی برای بسط افکارش داشت. او کمیسیونی را اداره می‌کرد که وظیفه تهیه نخستین کتاب‌های درسی مکاتب عصر پهلوی را برعهده داشت. بنابراین علاوه بر اهمیت بی‌چون و چرای کتاب‌هایی که پیرنیا در آن زمان نوشت، تاثیر او بر شناخت هویت ایرانی را که از طریق کتاب‌های درسی بر ذهن جوانان ایرانی تزریق می‌شد نیز نباید دست‌کم گرفت.

در همین راستا، کتاب «تاریخ قدیم ایران» (۱۹۲۸) یا اولین کتاب درسی نوشته پیرنیا که توسط وزارت معارف وقت نشر شد، اهمیت خاصی دارد. این کتاب فصلی دارد زیر عنوان «نژادها- نژاد سفیدپوست- مردمان هندواروپایی» که کاملا با توسل به «علم نژاد» و به طور مشخص براساس «علم تفکیک نژادها و شکل و کیفیت انسان‌های متعلق به آنها» نوشته شده است. این فصل کتاب کاملا به شیوه اروپایی آن زمان که انسان را به نژادهای آریایی، سامی و امثال آن دسته‌بندی می‌کرد نوشته شده و از ترمینولوژی ادیان ابراهیمی که نسل بشر را به ۳ پسر نوح (سام، حام و یافث) می‌رساند به مثابه ابزار دسته‌بندی نژادی کار گرفته است. در این کتاب فرض بر این است که اجداد آریاییان یا هندواروپاییان امروزی دارای یک خاستگاه اولیه بوده‌اند. پیرنیا در این زمینه نظریه رایج اوایل قرن بیستم را که ادعا داشت خاستگاه آریاییان شبه‌جزیره اسکاندیناوی است، با صراحت پذیرفت. پس بنابر فرضیه پیرنیا ایرانی‌ها مردمانی‌اند که از اسکاندیناوی به فلات ایران کوچیده‌اند!

به باور پیرنیا، چون «ایرانیان خودشان را «آریا» یعنی نجیب و صادق خطاب می‌کردند، نام ایران از اصطلاح «مردمان آریایی» گرفته شده است. نام باستانی ایران در ابتدا «آیران» (àyràn) بود که به مرور زمان «اران» (ayràn) و «یران» (eyràn) و بالاخره «ایران» (iràn) شد». پیرنیا بعدها ادعا کرد «آریانا ویجه» به معنی «سرزمین آریاییان» است. اما نوشتار حاضر نشان خواهد داد همه این مدعیات صرفا براساس یک غلط فهمی و عدم درک درست از تمایز بین واژه‌های «آریا» (aryia) و «آریایی» (Aryian) صورت گرفته‌اند.

به هر حال پیرنیا شاگرد خوب متفکران نژادباور اروپایی بود. پیرنیا با وجود آنکه همیشه می‌کوشید بی‌طرفی آکادمیکش را حفظ کند، گهگاهی از مواضع سرد علمی سقوط کرده و در طرح پیش‌داوری‌های نژادپرستانه پیشی می‌گرفت. به گونه مثال، او از «زشتی» و «پستی نژادی و اخلاقی» ساکنان ایران «ماقبل آریایی» سخن گفت. منظور پیرنیا از ساکنان ایرانی «ماقبل آریایی» عیلامی‌هایی بود که پیش از اظهارنظر او تقریبا هیچ اطلاعی راجع به آنها وجود نداشت. وی همچنین ادعا کرد اگرچه «ایرانیان آریایی» از لحاظ مدنیت نسبت به همسایه‌های سامی خویش یعنی بابلی‌ها و آشوری‌ها عقب بودند اما از نظر اخلاقی همیشه بر آنها برتری داشتند. این فرضیات فقط می‌تواند ملهم از آریایی‌باوری اروپایی باشد. این مثال‌ها می‌رساند که کتاب‌های درسی دوره پهلوی اول بازتاب روح زمانه خویش و رونوشت نظریات رایج آن زمان بودند. به طور نمونه، در یکی از این کتاب‌های درسی آمده: «مردمان ایران آریایی‌نژادانی‌اند که زبان کنونی‌شان پارسی است». یکی از کتاب‌های درسی جغرافیا، ریشه ایرانی‌های معاصر را به مردمانی می‌رساند که آریایی نژادند و وطن آبایی‌شان نیز ایران بوده است. به همین ترتیب کتاب‌های درسی آن دوره همه «مردمان دیگر» بویژه عرب‌ها و مغول‌ها را عمدا مهاجمان «غیرآریایی» خوانده‌اند. این پیام‌ها به سرعت در اذهان اولین نسل تحصیلکرده دولت پهلوی خانه کرد، اذهانی که برای پذیرش تبلیغات ایدئولوژیک نژاد آریایی که قرار بود بزودی از برلین اشاعه یابد، آماده می‌شدند.

ریشه‌های اخوت آریایی بین ایرانی‌ها و ژرمن‌ها که در دهه ۱۹۳۰ در ایران رایج شد، به کار نویسندگان ایرانی در جریان جنگ نخست جهانی بازمی‌گردد. به طور مثال «وحید دستگیرزاده» (۱۹۴۲-۱۸۹۷) شاعر، فعال سیاسی، رساله‌نویس و بنیانگذار روزنامه «ارمغان» در جریان جنگ اول جهانی به طور ملتهبانه‌ای همفکری و همدردی خویش را با ژرمن‌ها اعلان کرد.

او احساساتش را در یک شعر سیاسی که ادای احترامی به کشور آلمان است بیان کرده و با این باور که ژرمن‌ها و ایرانی‌ها هم‌نژادند، ایرانیان را به میدان‌های جنگ در برابر «روباه مکار» انگلیس و «خرس زشت» روس فرا خواند. در فقدان اسناد و شواهد معتبر، دشوار است بدانیم موضع‌گیری دستگیرزاده ناشی از تاثیر تبلیغات آلمان‌ها بوده یا متاثر از نفرت گسترده‌ای که در آن زمان نسبت به روس و انگلیس در ایران وجود داشت. با وجود آنکه نظریات طرح‌شده در این زمینه از ۱۹۱۵ تا پایان جنگ دوم جهانی کاملا مکتوب و مستند شده‌اند، هنوز قضاوت درباره اینکه آیا این نظریات محصول پروپاگاندای سیاسی آلمانی‌ها بوده یا کار روشنفکرانه ایرانیان، دشوار است. در دوره پهلوی اول، آلمان بی‌وقفه درگیر مسائل ایران بود- البته این درگیری به سبب حضور روس و انگلیس با افت و خیزهایی نیز همراه بود- آلمان در این دوره با به‌کارگماری شمار زیادی از متخصصان خویش در ایران در مدرن‌سازی این کشور نقش برجسته‌ای را بازی کرد. شماری از همین متخصصان، باشگاه اجتماعی «خانه آلمان» (das Deutsches Haus) را در تهران تاسیس کردند. به همین منوال، از پایان جنگ اول جهانی ما شاهد به وجود آمدن مجامع متعدد دوستی ایران- ژرمن (Irano-German) و برنامه‌های تبادل محصلان بین ۲ کشور بودیم. برنامه تبادل محصلان به تقویت دیدگاه‌های نژادپرستانه و آریایی‌باوری در ایران انجامید. این برنامه درست زمانی آغاز شد که مساله ضدیت نژاد آریایی با نژاد سامی در دانشگاه‌های آلمان و سایر دانشگاه‌های اروپایی به‌عنوان قاعده علمی پذیرفته شده بود. البته تبلیغات رسمی دولت آلمان در این زمینه عملا کمی بعدتر در دهه ۱۹۳۰ شروع شد. مواجهه استراتژیک آلمان با روس و انگلیس، با برنامه‌های سنگین تبلیغاتی برای تسخیر قلب و ذهن ایرانی‌ها همراه بود. با توجه به سابقه بی‌اعتمادی بین ایران و «انگلیس بدقول» و «روس منحوس»، ایرانی‌ها طبعا به آلمان و پیام حسن‌نیت آریایی تمایل نشان دادند، بنابراین می‌توان استدلال کرد محیط ایران نه‌تنها پذیرای مولفه افسانه آریایی که از هر لحاظ پذیرای تبلیغات آلمان نازی نیز بود. البته صرف‌نظر از مساله نژاد، آلمان به دلیل روابط نه‌چندان خوب روس و انگلیس با کشورهای خاورمیانه، بین عرب‌ها نیز محبوبیت داشت اما نفوذ سیاسی و فرهنگی آلمان پس از پیروزی حزب ناسیونال- سوسیالیست کارگران در انتخابات سال ۱۹۳۳ با شعار حسن نیت و نیات غیرامپریالیستی در ایران گسترش بیشتری یافت. «عبدالرحمن سیفی‌آزاد»، از مبلغان بدنام نازی در ایران، در سال ۱۹۳۳ انتشار مجله «نامه ایران باستان» را که ادعا می‌شود امور آن زیر نظارت مستقیم وزیر تبلیغات آلمان نازی پیش برده می‌شد، آغاز کرد. حتی منبعی، مدیرمسؤول واقعی این مجله را «میجر فون وایبران» از اعضای حزب نازی آلمان معرفی کرده است. با وجود این، ممکن است اعلانات تجاری بی‌شمار شرکت‌های آلمانی از جمله شرکت زیمنس در مجله یادشده گواهی باشد بر تمویل این مجله توسط منابع آلمانی، اما هیچ سند معتبری مبنی بر نقش مستقیم حکومت هیتلر در تمویل و نظارت آن وجود ندارد.

> **تعریف ایران به معنی «سرزمین آریاییان» که مترادف است با «سرزمین ایرانیان، هندیان و اروپاییان» اولین بار توسط «ماکس مولر» آلمانی در نیمه دوم قرن نوزدهم ارائه شد. مولر سال ۱۸۶۱ ادعا کرد واژه آریا آن طوری که در زند اوستا آمده، نام مردم و سرزمین متعلق به آنهاست. او بنابراین استنباط کرد «آریانا ویجه» به طور همزمان به معنی «نسب آریایی» و «خاستگاه آریاییان» است**

از جانب دیگر این مجله، ژانویه ۱۹۳۳ یعنی یک ماه قبل از ادای سوگند هیتلر در مقام صدراعظمی آلمان آغاز به نشر کرد. این امر، راه‌اندازی «نامه ایران باستان» توسط حکومت نازی را زیر سوال می‌برد، هرچند به معنای آن نیست که مجله یادشده پسان‌ترها در خدمت دستگاه تبلیغات نازی قرار نگرفته باشد. به هر صورت نقش «نامه ایران باستان» به مثابه کانال تبلیغات نازی در ایران، چه مستقلانه یا تحت نظارت مستقیم آلمان، انکارناپذیر است. مثلا در یکی از مقاله‌های این مجله آمده است:

«گروهی که دارای تفکر و خلاقیت ذهنی و عملی است گروه آریایی و گروهی که به سادگی قناعت کرده و فکرش تا حدودی متوقف مانده گروه سامی است. آریایی‌ها در هر زمان و مکانی، صرف‌نظر از اینکه به چه نامی خوانده می‌شوند، کارهای خلاقانه می‌کنند. ایرانی، آلمانی، فرانسوی و انگلیسی نام‌های گروه‌های مختلف آریایی است. با وجودی که نام و زمان و مکان، آریایی‌ها را از همدیگر مجزا کرده، همه آریایی‌ها از خلاقیت فکری و عملی یکسان برخوردار بوده و در حوزه علم با همچو ویژگی‌هایی شناخته می‌شوند». در بخشی از همین مقاله درباره صلیب شکسته آمده است: «صلیب شکسته بین قبایل اولیه آریایی یعنی اجداد ژرمن‌ها و ایرانی‌های امروزی مرسوم بود بنابراین واقعا جای مسرت است که نشان ایران باستان (صلیب شکسته) که قدمت آن به ۲ هزار سال پیش از میلادی مسیح بازمی‌گردد، امروز مایه مباهات ژرمن‌ها که با ما هم‌نژادند، شده است».

نویسنده مقاله تا حدی پیش می‌رود که بالاخره ایران را خاستگاه آریایی‌ها می‌خواند. به همین ترتیب، «نامه ایران باستان» در گزارشی درباره یک محفل یادبود در برلین که با افروختن آتش همراه بود، تاکید می‌کند: «رسم‌های آریایی به شمول افروختن آتش مقدس، در جشن‌های نازی‌ها احیا شده و تمام رسم‌های کهن آریایی که همانا عنعنات ایران باستان هستند، بزودی در آلمان دوباره زنده خواهند شد». در یکی از شماره‌های دیگر این مجله از «آلفرد روزنبرگ» از نظریه‌پردازان مهم نازی، برای اینکه گویا از تعویض قوانین رومی و یونانی به قوانین «آریایی و ایرانی» در آلمان ناسیونال-سوسیالیست دفاع کرده، تمجید شده است.

«نامه ایران باستان» پر از تاکیدات درباره هم‌نژادی ایرانی‌ها و ژرمن‌ها بوده و کمتر فرصتی را برای تمجید دیدگاه هیتلر درباره کشورش از دست داده است. مسائلی مانند دستاوردهای تکنیکی و پیشرفت‌های صنعتی آلمان، اهداف ورزشی این کشور و حتی خبرهایی کم‌اهمیت‌تر از آن وسیعا در این مجله نشر می‌شدند.

هدف مجله در صفحه اول هر شماره، صفحه‌ای که در آن کلمات خدا، ایران و نمادپردازی زردشتی با صلیب شکسته ترکیب شده بود، احیای افتخارات ایران پیش از اسلام بیان شده است. این هدف با تذکرات مکرر درباره ضرورت پاکسازی زبان پارسی از کلمات خارجی غیرآریایی و با یهودی‌ستیزی بیان می‌شد. لحن مجله کاملا ناسیونالیستی و خودبزرگ‌بینانه بود و به طور اغراق‌آمیزی به ستایش افتخارات و شاهکارهای ایرانیان باستان می‌پرداخت. این رسانه خیلی زود مورد عنایت نخبگان طرفدار سلطنت در ایران قرار گرفت. تبلیغات فرهنگی‌ای که آشکارا توسط دستگاه پروپاگاندای نازی تمویل می‌شد، سال ۱۹۳۴ از طریق «مجمع ژرمن-فارس» (Deutsch-Persische Gesselschaft) مجمعی که عهده‌دار تمویل چندین نشریه ایرانی، سفرهای علمی و بالاخره تسهیل مبادلات فرهنگی بین دو کشور بود، شدت یافت.

پیوند نژادی ایرانیان و ژرمن‌ها، پس از به رسمیت شناخته شدن ایرانیان به حیث «آریاییان خالص» و رفع محدودیت‌های «قوانین نژادی نورنبرگ» از آنها طی فرمان ویژه کابینه «رایش» در سال ۱۹۳۶، شکل رسمی به خود گرفت. نازی‌ها همچنین توانستند با فرستادن مشاوران و استخدام معلمان آلمانی در مکاتب ایران، در بخش معارف دولت پهلوی جای پا باز کنند. به نقل از «جورج لینچوسکی»، سفیر وقت پولند [لهستان] در تهران، ژرمن‌ها برای گسترش دوستی بین ۲ ملت وسیعا از افسانه آریایی استفاده کردند: «صلیب شکسته را که در حقیقت سمبل حزب نازی بود، ژرمن‌ها برای ایرانیان به حیث نشان وحدت معنوی آریاییان شمالی با ملت زردشت تفسیر کردند. همین طور آلمان بسته‌ای را که متشکل از ۷۵۰۰ جلد کتاب بود و «کتابخانه علمی آلمان» نامگذاری شده بود، به ایران تحفه داد. هدف از ارسال این بسته که عنوان کتاب‌های آن با احتیاط کامل گزیده شده بود، به دست آوردن قناعت و خشنودی خوانندگان ایرانی از ماموریت فرهنگی آلمان در شرق و همین طور از روابط تباری بین آلمان ناسیونال- سوسیالیست و فرهنگ آریایی ایران بود. شبکه فارسی رادیو آلمان وسیله دیگری بود که ژرمن‌ها از آن برای اشاعه نظریات آریایی در داخل ایران استفاده می‌کردند.

ریاست این نشریات را «بهرام شاهرخ» که در یک خانواده زردشتی متولد شده و فرزند «خسرو شاهرخ یکتن» از مشاوران رضا شاه بود، به عهده داشت. بهرام در آلمان تحصیل کرده و از هواداران پر و پا قرص نازی‌ها و حتی بنا به برخی روایات، مدتی شاگرد «ژوزف گوبلز» وزیر اطلاعات آلمان نازی بود. جالب اینجاست که بعد از ختم جنگ دوم جهانی، رضا شاه این شخص را به ریاست اخبار و تبلیغات و همین طور تعدادی زیادی از اعضای حزب طرفدار سلطنت ایران را که «حزب سوسیالیست و ناسیونالیست ملت ایران» نام داشت و با الهام از حزب نازی آلمان تاسیس شده بود، در مناصب بالای دولتی قرار داد.

■ «آریاییِ» مدرن و «آریا»ی باستان

آنانی که به خوانش آریایی از تاریخ ایران باورمندند، از ریشه‌های باورشان در یک ایدئولوژی حقیر و بی‌اعتبار اروپایی بی‌خبرند. آنها به جای پرداختن به این موضوع، غالبا به فرضیه‌ای که براساس آن ساکنان فلات ایران از زمان‌های بسیار کهن آریایی خوانده شده‌اند معتقدند. کلمه ایران و موجودیت واژه «آریا» در شماری از متون پیش از اسلام یک چنین باوری را تقویت می‌کند. در حالی که آریا در واقع نام یک قوم بود اما اصطلاح آریایی نسخه مدرن و اروپایی‌شده این واژه باستانی است. استدلال من این است که ۲ واژه «آریا» و «آریایی» بار معنایی کاملا متفاوتی دارند و موجودیت واژه «آریا» در متون کهن به هیچ وجه تاییدکننده ایدئولوژی مدرن «آریایی» نیست. روی مشابهت یا اختلاف دقیق این ۲ واژه در ایران بسیار به ندرت تحقیق شده و در تحقیقاتی هم که در این زمینه انجام شده، تلاش شده با ارائه تاویل‌های گمراه‌کننده از متون باستانی، مفاهیم استفاده‌شده در این متون با مفاهیم مدرن همسان‌سازی شوند.

اصطلاح «آریا» به تکرار در متون کهنی چون اوستا به کار رفته است. اوستا از مکانی به نام «آریانا ویژه» یاد کرده که رویدادهای تاریخی-افسانه‌ای در آن اتفاق افتاده است. ترجمه دقیق آریانا ویژه «فلات آریا» یا «قلمروی آریا» است. چیز دیگری که در این زمینه در اوستا به آن اشاره شده، قهرمانان افسانه‌ای سرزمین‌های آریاست. مثلا آرش (کمانگیر چابک آریا) و کی‌خسرو (قهرمان آریا). به همین ترتیب در کتیبه‌های «نقش رستم»، تبار شاهانی چون داریوش و خشایارشاه هخامنشی، فارسی، فرزند فارسی و آریا خوانده شده است. بالاخره اینکه یک کتیبه عیلامی در بیستون، اهورامزدا، خدای آیین زردشتی را خدای قلمرو آریا و خدای تمام مردمان آریا خوانده است. این در حالی است که در کتیبه دیگری، آریا نام یک زبان خاص خوانده شده است.

واژه آریا در ریگ ویدا و اوستا دارای همین معناست. نویسندگان متون ودایی همانند نویسندگان متون اوستایی، خودشان را آریا خطاب کرده‌اند. پیوند فرهنگی نویسندگان متون اوستایی و ودایی به دلیل زبان مشابهی که برای نوشتن هر دو کتاب به کار رفته قابل درک است. چنین شباهت زبانی در نسخه‌های قدیمی‌تر این دو کتاب بسیار چشمگیر است. بالاخره اینکه «هرودوت» مورخ یونانی اقوام ماد را در حالی آریا خوانده که پیش از وی «هیلانیکوس» باور داشت آریا نام سرزمین فارس‌هاست.

در منابع ایرانی، واژه آریا صراحتا خطاب به مردمانی است که دارای میراث مشترک فرهنگی و زبانی‌اند و خودشان را صرفا برای تمایز از «دیگران» آریا می‌نامیدند. آریاها در واقع شامل فارس‌ها، مادها، سکاها و دیگر گروه‌های عمیقا درهم‌تنیده بودند. از لحاظ علم لغات «آریا» به معنای «مولود خوب» و از لحاظ روانشناسی قومی، به معنای سروری و اصالت است. در چارچوب همین نگرش، باور عام این است که لفظ ایران از واژه آریا اشتقاق شده و به معنای «سرزمین آریاییان» و «سرزمین ایرانیان» است که برای نخستین بار در عهد ساسانی به کار رفته است. این در حالی است که امپراتوری ساسانی رسما از اصطلاح «ایرانشهر» و حتی از نسخه پارتی آن یعنی «آریانشهر» برای وصف قلمرو خویش کار می‌گرفت. طرفداران چنین نظریه‌هایی باور دارند این اصطلاحات اختراع ساسانیان بود، زیرا ساسانیان قاعدتا از نام‌هایی که دارای قدمت تاریخی بودند جهت کسب مشروعیت برای امپراتوری جدیدالتاسیس خویش استفاده ابزاری می‌کردند. طبق نتیجه‌گیری این دیدگاه لفظ معاصر «ایران» از اصطلاحات کهن «آریانشهر» و «ایرانشهر» که معنی اصلی آن «سرزمین آریاها» است، استخراج شده است.

> **ترک واژه «آریایی» زمانی ضروری می‌شود که درمی‌یابیم حتی «داریوش» هنگام معرفی تبار خویش آن را به کار نبرده است: «من هخامنشی (از دودمان سلاطین)، فارسی و فرزند فارسی (از منطقه فارس)، ایرانی و فرزند ایران‌زمین (از قوم و فرهنگ ایرانی)ام». بر این اساس ایران را می‌توان دقیقا «سرزمین ایرانیان» ترجمه کرد زیرا اگر ایران را «سرزمین آریاییان» ترجمه کنیم، ایران می‌شود: «سرزمین ایرانی‌ها، هندی‌ها و اروپاییان»**

با چنین نتیجه‌گیری‌ای پی می‌بریم مدعیان این نظریه باستان‌گرایانه‌ای، با این استدلال که گویا ایرانیان همان آریایی‌هایی‌ا هستند که با آگاهی کافی نژادی و برای تمایز «خویش» از «دیگری» (غیرآریاییان) خودشان را آریایی خطاب کردند، در تلاش تقویت خوانش آریایی از تاریخ ایرانند. چنین استنباط تنها در صورتی می‌توانست قابل دفاع باشد که تقسیم انسان به دسته‌های زیست‌شناختی ابداع شبه‌علم مدرن نمی‌بود و اصطلاحات آریا و آریایی در جای خود به کار می‌رفتند. استفاده نادرست واژه‌های آریا و آریایی ناشی از کاربرد نابجا، نابهنگام و بی‌مورد این مفاهیم توسط کسانی است که منابع باستانی را برای اعتبار بخشیدن به افسانه مدرن آریایی در ایران و سایر نقاط جهان تحریف کردند. طوری که بحث شد، لفظ آریا نام مردمان مشخص و دارای فرهنگ و زبان مشترک بود. مردمانی که محیط زیست‌شان از شمال هند تا فلات ایران امتداد داشت و هیچ گروه اروپایی و غربی را دربر نمی‌گرفت. اصطلاح آریاییِ مدرن، هرچند از همین واژه باستانی استخراج شد اما در طول قرن نوزدهم با استفاده از علوم مدرن بویژه زبانشناسی و داروینیسم بازتعریف شد. اصطلاح «آریایی» طبق تعریف جدید، ملت‌های مدرنی چون هندیان، ایرانیان و اروپاییان را براساس خصوصیات ظاهری و زیست‌شناختی، نژاد یگانه خوانده و از سایر نژادها متمایز می‌کند. این در حالی است که معنا و محتوای لفظ باستانی «آریا» کاملا متفاوت از این توصیف مدرن بوده و اصولا نام اقوام ماد، فارس و سکا بود. اینجاست که درمی‌یابیم چگونه از یک اصطلاح تاریخی (آریا) برای توضیح یک نظریه مدرن (نژاد آریایی) سوءاستفاده شده است.

نویسندگان زیادی قبلا به بغرنجی کاربرد لغت «آریایی» پی برده‌اند. سال ۱۹۴۱ هنگامی که نازی‌ها در آلمان حکومت می‌کردند و آریایی نبودن منجر به مرگ انسان‌ها می‌شد، نویسنده معروف آلمانی به نام «هانس سیگیرت» پیشنهاد کرد استفاده از واژه «آریایی» در زبان آلمانی باید به کلی کنار گذاشته شود. او باور داشت در زبان آلمانی بدیل‌های خاص و جداگانه‌ای برای کلمات «ارانی»، «هندوایرانی»، «هندواروپایی» و «ژرمن‌تبار» وجود دارد بنابراین گنجاندن یک لغت گنگ و فاقد وضاحت علمی (آریایی) در قاموس آلمانی بی‌مورد است. به همین ترتیب «جین کلنس» در تازه‌ترین تحقیقش استدلال می‌کند لفظ «آریا» فقط در متون ایرانی توصیف قومی یک گروه انسانی است، در حالی که در سایر متون، بویژه نوشته‌های ودایی لفظ «آریا» معنای دیگری دارد بنابراین کلنس با «بازسازی و توریدِ» این واژه باستانی در زبان‌های مدرن مخالف بوده و درست‌ترین شیوه استفاده از آن را ترجمه‌اش می‌داند. او استدلال می‌کند دقیق‌ترین ترجمه واژه «آریا»، «ایرانی» است و نتیجه می‌گیرد: «بیایید با اصطلاح آریایی وداع بگوییم. دلیلی نیز برای پشیمانی وجود ندارد؛ این اصطلاح سابقه شرم‌آوری دارد». ترک این واژه زمانی ضروری می‌شود که درمی‌یابیم حتی «داریوش» هنگام معرفی تبار خویش آن را به کار نبرده است: «من هخامنشی (از دودمان سلاطین)، فارسی و فرزند فارسی (از منطقه فارس)، ایرانی و فرزند ایران‌زمین (از قوم و فرهنگ ایرانی)ام». بر این اساس ایران را می‌توان دقیقا «سرزمین ایرانیان» ترجمه کرد زیرا اگر ایران را «سرزمین آریاییان» ترجمه کنیم، ایران می‌شود: «سرزمین ایرانی‌ها، هندی‌ها و اروپاییان». این است که می‌بینیم مفهوم «آریایی» استخراج شده از استدلال معاصر آریایی‌باوران اروپایی چه مناقاتی با واقعیت ایران امروزی دارد.

تعریف ایران به معنی «سرزمین آریاییان» که مترادف است با «سرزمین ایرانیان، هندیان و اروپاییان» اولین بار توسط «ماکس مولر» آلمانی در نیمه دوم قرن نوزدهم ارائه شد. مولر سال ۱۸۶۱ ادعا کرد واژه آریا آن طوری که در زند اوستا آمده، نام مردم و سرزمین متعلق به آنهاست. او بنابراین استنباط کرد «آریانا ویجه» به طور همزمان به معنی «نسب آریایی» و «خاستگاه آریاییان» است. از طرح این بحث، تا امروز، ایران هم توسط عوام و هم در نوشته‌های «نیمه‌علمی» مترادف «سرزمین آریاییان» پنداشته می‌شود. چیزی که درک موضوع را مغلق‌تر ساخته است.

از همه این پریش‌انگاری‌ها می‌توان نتیجه گرفت واژه ایران- «سرزمین آریاها یا ایرانی‌ها» در متون قدیم- با عبور از صافی آریایی‌باوری مدرن، سرزمینی تعریف شده که در آن نژادی بنام «آریایی» که از هر جهت به «آریاییان اروپایی» نزدیک است، زندگی می‌کند. من اینجا قصد ندارم هیچ‌کسی را که ایران را «سرزمین آریاییان» می‌خواند به سوءنیت یا به داشتن عواطف بیجا متهم کنم اما می‌خواهم بگویم با توجه به تاریخ متفاوت پیدایش اصطلاحات «آریا» و «آریایی»، آریایی‌باوری به جذابیت بیشتر خوانش آریایی از تاریخ ایران و وسواس هم‌نژاد پنداشتن ایرانیان و اروپاییان کمک کرده است.

ادامه در صفحه ۱۲